



آ ا ب

آب - با - بابا - آبا



ا ب

بابا - آبا - بابا



د
آب

دا
داد



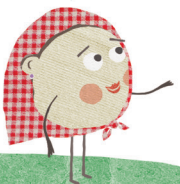
ا ب

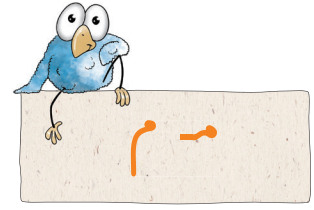
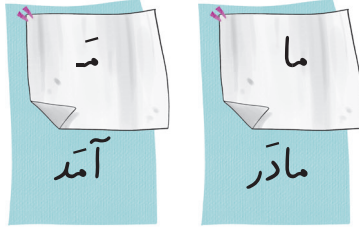
بابا - آبا - بابا

بابا آبا داد.

با هم بخوانیم

باد - آبا - آبا - با آبا - داد - باد





۴ بابا آمَد.

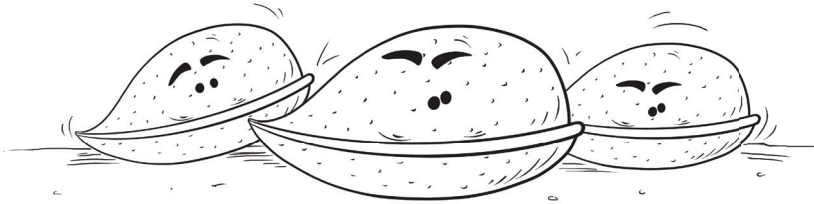
بابا با آب آمَد.

بابا آب داد.

۵ بابا آمَد.

بابا با داماد آمَد.

داماد بادام داد.

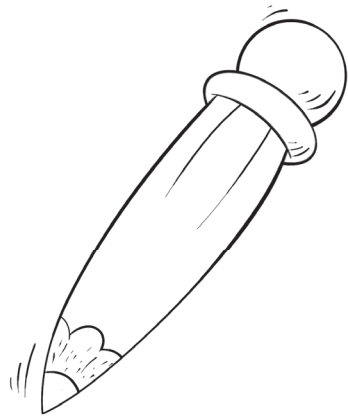


۶ بابا آمَد.

بابا با مِداد آمَد.

با بابا آمدم.

بابا آب، بادام داد.



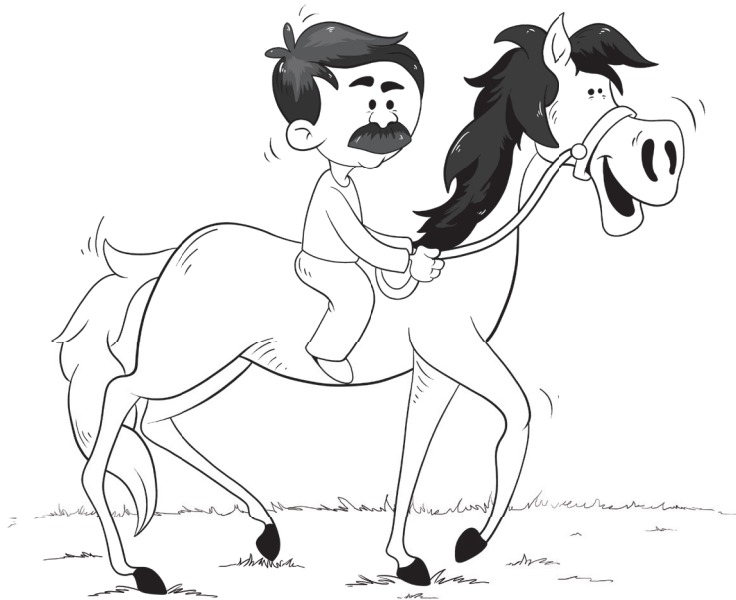
بام - دادَم - آدَم - دَم - بَم





سَد
سَرَد

سَا
سَارَا



۷ بابا آمد.

بابا با اسب آمد.

بابا با داس آمد.

سَبا با بابا با اسب آمد.

۸ سام آمد.

اَسَد آمد.

سام با اسب آمد.

اَسَد با سام آمد.



۹ باد آمد.

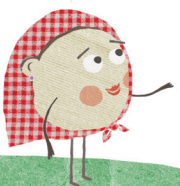
اَسَد با اسب، با داس آمد.

با اَسَد با اسب آمدم.

اَسَد آدامس داد.



ساس - اساس - داسم - اسبم - سد - سم





او و

۱۰ بابا آمد.

باد آمد.

سبا با بابا بود.

سبا با آدب بود.

۱۱ با بابا بودم.

او با اسب بود.

او بادام داد.

او آدامس داد.

۱۲ باد بود.

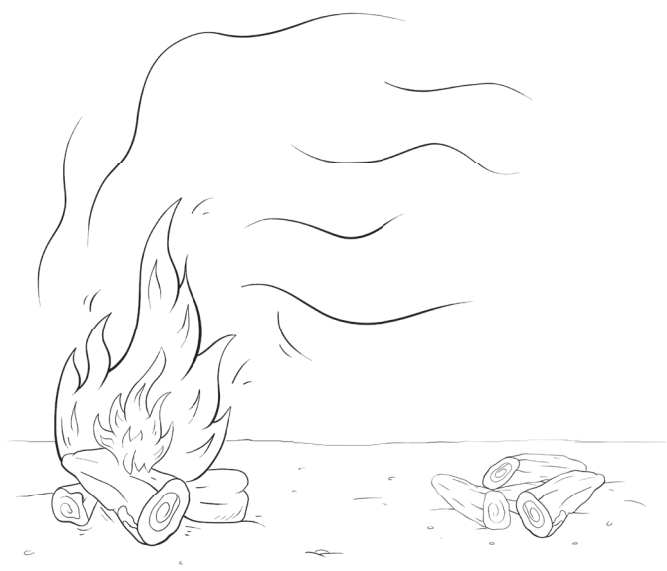
دود بود.

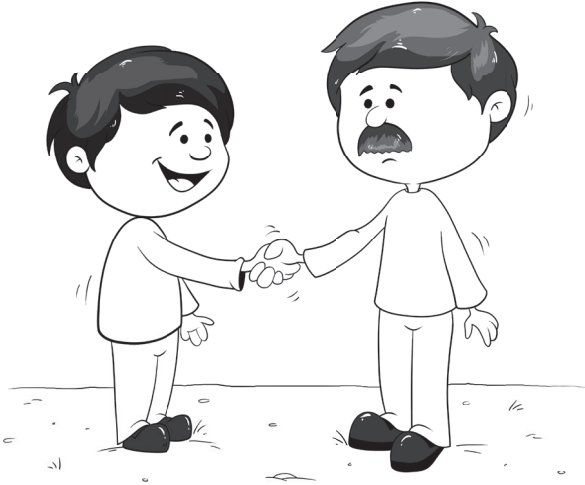
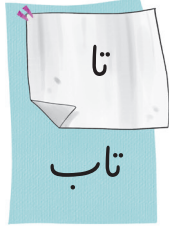
دود بدبو بود.

با هم بخوانیم

سود - سوسو - موم - بوم - بوس - مسموم

سو سوت
 مو مور
 دو دور
 بو بود





۱۳ آسَد دوستم آسَت.

با او آمدم.

بابا با او دست داد.

دوستم آسَد با آدب آسَت.

۱۴ سام تاب بَسَت.

سام با دست تاب بَسَت.

او با بابا دوست آسَت.

۱۵ با بابا آمدم.

بابا تاب بَسَت.

او با دَسَت تاب بَسَت.

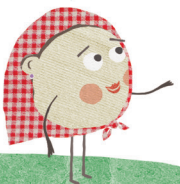
او تا بَمِ داد.

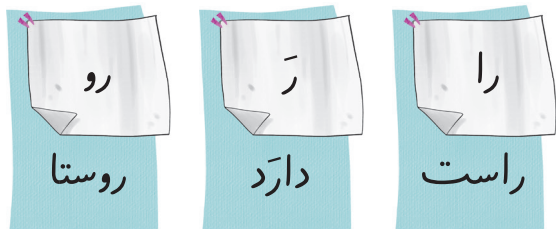
سبا آمد.

با او دست دادم.



ماست - سوت - تمام - سَت - تَب





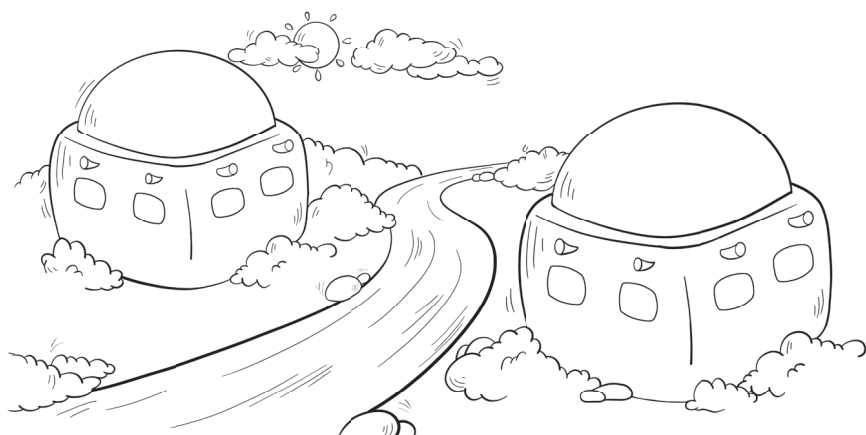
۱۶ ابر بود.

رود دور بود.

رود در روستا بود.

در رود مار بود.

مار ترس دارد؟



۱۷ سرد بود.

سرما بود.

برادرم در سرما آمد. او آرام آمد.

او تب دارد.

او سردرد دارد.

مادرم او را دارو داد.

او برادرم را دوست دارد.





۱۸ بابا در آستارا بود.

آستارا سرد بود.

بابا برادر دارد.

برادر، دارا است.

دارا با سارا دوست است.

او در رامسر است.

رامسر آباد است.

۱۹ روستا دور است.

روستا رود دارد.

رود مار، سوسمار دارد.

روستا بیر، راسو دارد.

مرد در روستا بار دارد.

دَر بار، آرد با توت است.

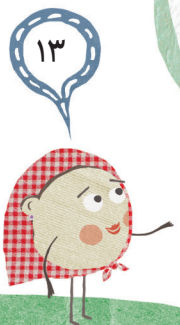
توت آب‌دار است.



با هم بنویسیم

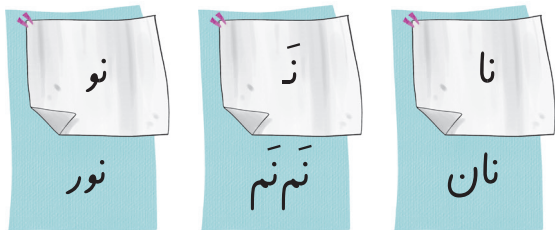
دار - بار - تار - سار - آبرو - سر - سَرَم - آریاب - برابَر - مَرَمَر

سَرَدار - بور - ترس - ترسو - آستر - تمبر





زن



نو

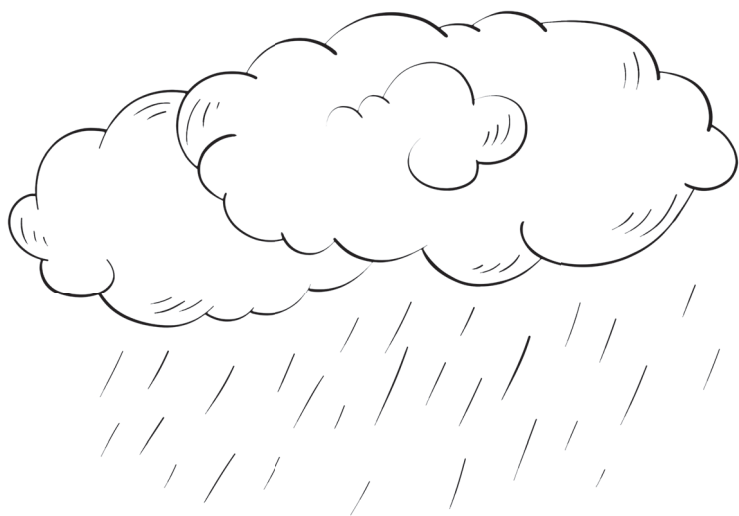
نور

ز

نم نم

نا

نان



۲۰ آبر در آسمان بود.

باران آمد.

باران نم نم آمد.

من در باران آمدم.

مادرم با من بود.

او سوسن نام دارد.

من مادرم سوسن را دوست دارم.



۲۱ آن مرد سامان نام دارد.

سامان با ساسان دوست است.

آنان در آبادان بودند.

سامان با ساسان در آبادان انبار دارند.

در انبار انار، آرد، نان است.

انار آبدار است.



۳۲ برادرم دندان ندارد.

من دندان دارم.

او در بدن درد دارد.

مامان او را نبات داد.

مامان در تنور نان دارد.

او در سبد، سمنو دارد.

مامان دامن با تور با روبان دارد.

۳۳ من در بوستان بودم.

آرمان در بوستان بود. او با من دوست است.

دوستم با آدب، دانا است.

من، نادان را دوست ندارم.

سامان در بوستان نبود.

او آمد. او ما را آناناس داد.



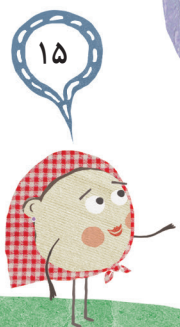
با هم بخوانیم

دارم - ندارم - دارد - ندارد - بودم - نبودم - داد - نداد - دادم

ندادم - آبان - بادبان - ران - تن - دربان - بند - بندر - انبار

آب انبار - بنا - داستان - تابان - دوستان

۱۵





ای پی ی ای



نیما



تیر



سیم



دین



بیمار



۲۴ آمیر ایرانی آست.

او ایران را دوست دارد.

امیر با ایمان آست.

او در ساری بود.

او در ساری مینا را درس می داد.



۲۵ مادرم مینا نام دارد.

او با امیر در بوستان بود.

آسمان نورانی بود.

نور در بوستان می تابید.

امیر ماری در بوستان دید.

او ایستاد. مار او را دید. ترسید.



۳۶ سینا بیمار بود.

او بستری بود.

مینا بیرون بود.

او آمد.

او می‌داند سینا بیمار است.

مینا، سینا را سیب با انار داد.

۳۷ این مرد نایینا است.

او مردی دانا است.

در آبادان انبار دارد.

در انبار سیب دارد.

امین با او دوست است.

او امین را بیست سیب داد.

امین او را سی انار داد.

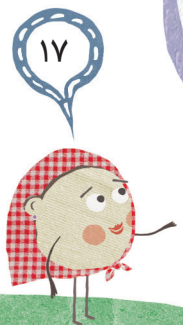


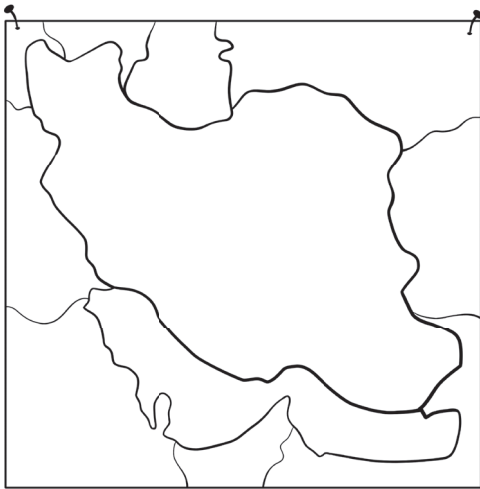
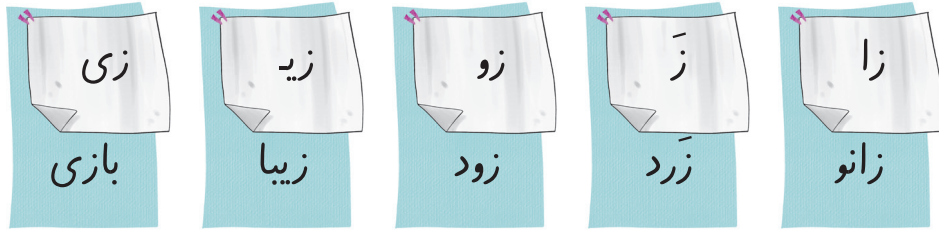
با هم بخوانیم

سیما - سینا - مینا - امین - امیر - اسیر - بستنی - آبی

آبادی - آبادانی - سیر - سیم - سیمی - بی سیم - بیدار

بیداری - بینا - بینا - دین - دیر - دیر





۲۸ ایران زیبا است.

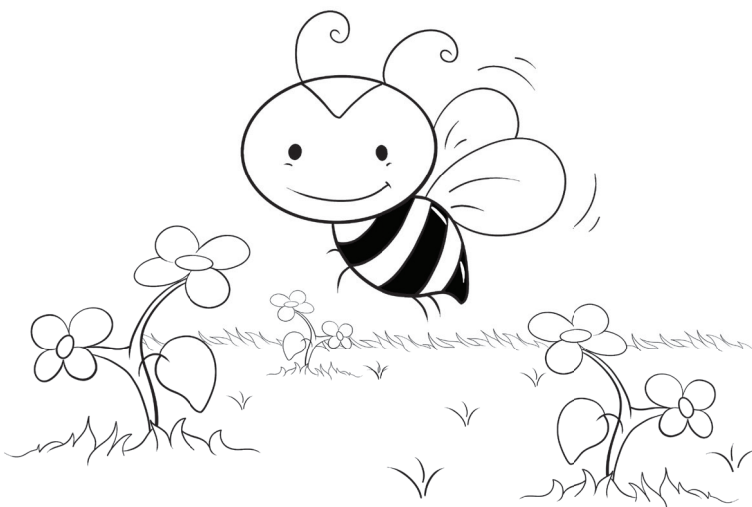
ایران آباد است.

ایران سرسبز است.

ایرانی آزاد است.

مردم در ایران، آزادی را دوست دارند.

ما ایران را دوست داریم.



۲۹ دیروز آسمان آبی بود.

بوستان، سرسبز، زیبا بود.

زری با ساناز در بوستان بودند.

زنبوری زرد آرام آرام آمد.

زنبور زری را زد.



۳۰ آن مرد ترازو دارد.

در ترازو سبزی دارد. این زن در بازار بود.

این زن سبزی را از ترازو برمی دارد.

او سیب زمینی را در سبد می ریزد.

او زنی تمیز است.

او با سوزن، تور، روبان، رومیزی می دوزد.

۳۱ برادرم سرباز است.

او دیروز از تبریز آمد.

او من را اسباب بازی داد.

من بازی با اسباب بازی را دوست دارم.

مادرم زنی نازنین است.

او با دست سبدهای زیبا می سازد.

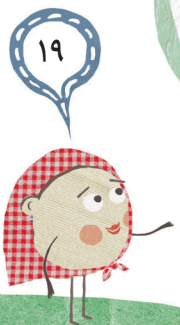
بابا در مازندران است.

او میز می سازد. بابا زانو درد دارد.



با هم بخوانیم

زار - زاری - ریز - زیر - تیز - نیز - باز - بازو - بازار - نماز - ایزد
روز - روزی - زمان - زبان - ساز - سوز - می زنم - می زنی - می زند





۳۲ نادر در مازندران است.

او سه اسب دارد. او رزمنده است.

رزمنده‌ای دانا، با ایمان است.

نادر در مدرسه‌ای در روستا درس می‌داد.

او تابستان از مدرسه آمده است.

برادر نادر راننده است.

او دیروز نامه‌ای به برادر داد.

۳۳ دیروز باران باریده بود. امروز آسمان آبی است.

آزاده از دبستان آمده است.

او سه بسته روبان دارد.

نادره دوست آزاده است.

آزاده به نادره روبان داد. او روبان را به سر زد.



۳۴ ندا در سمنان آست.

او دیروز نامه‌ای به بابا در تبریز داد.
نامه در اداره به دست بابا رسید.
مادر ندا در بیمارستان آست.

او دیروز زود از بیمارستان آمده بود. بابا نامه را به مادر داد.
امروز مادر نامه‌ای با سه بسته بامام به ندا در سمنان داد.

۳۵ اسم این زن ترانه آست.

دوست ترانه، ستاره نام دارد.

ترانه مدادی زیبا به ستاره داده آست.

امروز، این دوستان در بوستان ایستاده بودند.

آسمان تیره، ابری بود. باران باریده بود.

ترانه زنبور زردی بر نرده دیده بود.

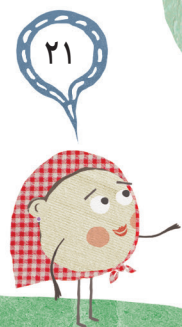
او ترسیده بود. زود نزد ستاره آمد تا زنبور او را نزند.

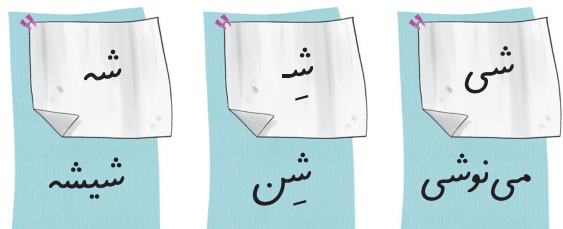
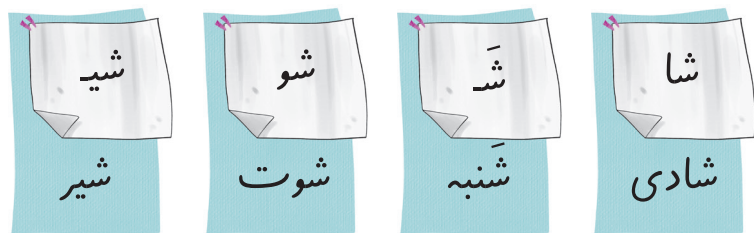
با هم بخوانیم

امام - انسان - امداد - ساده - بیننده - دوده - روده - زرده - آمده‌اند

داده آست - تاییده بود - ایستاده‌اند - زده بود

۲۱





۳۶ آرش دانش آموز است.

او شمشیربازی می‌داند.

دوستش رشید شنا می‌داند.

روز شنبه این دوستان در دشت بودند.

دشت زیبا، سرسبز بود.

آنان شش میش دیدند.

مردی نشسته بود و شیر می‌دوشید.

آن مرد به آنان شیر تازه داد.

آرش با دوستش شاد بودند.

این دوستان با ادب به مرد شیرینی دادند.

۳۷ ما دیشب آتش ماش داشتیم. آتش شور بود.

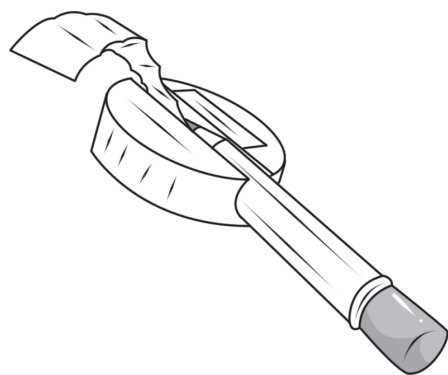
امشب شام آتش رشته داریم.

مادر به ما شیر با شیرینی داد.

ما شیر را نوشیدیم.

من با برادرم نشستیم و سه مداد تراشیدیم.

من سه مداد را به مادر نشان دادم.



تابستان بابا ما را به رشت برد. روز سه‌شنبه ما به رشت رسیدیم.

رشت آبشار داشت. بابا آبشار را دید، ایستاد.

آبشار زیبا، دیدنی بود.

نزد بابا نشستیم، سه موش زیبا دیدم.

در رشت، در ماشین، بابا به ما نوشابه‌ای شیرین داد.

شب با شادی به رشت رسیدیم.

دوست بابا در رشت بود. او ابریشم داشت.

ابریشم را به ما نشان داد. ابریشم نرم است.

دوست بابا مردی دانشمند است.



با هم بخوانیم

ریشه - تیشه - تشنه - ریش - نیش - میش - شوش - موش

ارزش - آرامش - شنیدم - شنیدی - شیراز - شیرازی

